

دوشنبه ۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

امروز قرار گذاشتم با وزیر عدلیه برویم منزل معیر الممالک. کالسکه را آوردند. سوار شدم رفتم منزل وزیر عدلیه دیدم تنها در سر بنایی ایستاده است. آن تالار آینه کاری را، دیدم تمام شده است. بعد از یک ساعت، با اتفاق وزیر عدلیه بیرون آمدم. سوار شدیم رفتیم منزل معیر الممالک. صحبت با اینجا رسید که اجماعاً برویم مغازه «تکو». متفق آمدم مغازه تکو. اسبابهای زیادی آورده بود، ولی بقیمت خیلی گزاف می گفت. وزیر عدلیه قدری مبل خرید برای اطاق هایش. بعد رفتیم دکان حاجی حسین آقا. دو مرتبه سوار شدیم رفتیم منزل وزیر عدلیه. وزیر عدلیه ماها را برد توی اطاق، یکی یکی اطاقها را نشان می داد. بعد از آنکه تحتانی و فوقانی را گردش کردیم، لب حوض صندلی گذاشتند نشستیم. پرنس «دادیان» آمد. پسر حاجی آخوند رستم آبادی آمد. بعد عارض و معروض زیادی آمدند، الی مغرب.

بلند شدم با وزیر عدلیه خدا حافظ نمایم. گفت: من هم می آیم. متفق نشستیم توی کالسکه آمدم سر کوچه وزیر همایون. وزیر عدلیه پیاده شد، گفت: ظفره رفتم از دست مردمان بیکاره. از آن در دیگر عمارتشان رفتند داخل شدند.

سه شنبه ۱۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

میرزا آقاخان آمد، کاغذی از محمد خان آورده بود از باغ خاص. مطلب این بود که در همه جای ورامین سبزی زیادی آمده است؛ یک دفعه پیدا شده است، ولیکن بحمد الله به زراعت باغ خاص صدمه نرسانید. می توانیم بگوییم از اثر دعا بوده است.

منشی باشی قدری روزنامه نوشت. (من) قدری پیانو زدم. مهدی خان یک شیشه عکس از من انداخت، من هم دو شیشه عکس از آغا بشیر خان اندختم. از خیابان لاله زار رفتم سفارت انگلیس. از خیابان انگلیس ها، رفتم، از در دروازه بهجت آباد، بیرون

رفتم. همه جا از بیرون شهر رفتم و از دروازه شمیران داخل شهر شدم.

چهارشنبه ۱۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

درشکه آوردند، رفتم منزل خان معبرالممالک. ورود نمودم، رفتم پیش حشمت الممالک. با او رفتم عکاسی خانه اش، قدری عکاسی کردیم. ستون های چُدنی و بعضی چراغ ها (که) از فرنگ جهت خان معبرالممالک آورده اند تماشا کردیم. غروب درشکه را سوار شدم، رفتم خیابان انگلیس ها. رفتم منزل عزیزخان به بازدید. عصرانه خوردیم. سیدبورانی آنجا بود قدری خنکی کرد.

پنجشنبه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

ادیب السادات آمد، یک شیشه عکس از او انداختم. چند عکس کپی کردم. بعد درشکه خواستم حاضر کردند. رفتم خیابان انگلیس ها، دکان آنتوان عکاس. چند دانه عکس از او گرفتم، مراجعت کردیم. بعد نهار آوردند. با ادیب السادات قدری شوخی کردم، آب رویش ریختم، خیلی خندیدیم. حسن خان کتاب دارتانیان می خواند، بعد گرفتم خوابیدم.

جمعه ۱۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. هوا هم خیلی دیشب گرم بود. بیرون آمدم، مقبل الدوله بود، آقا میرزا آقاخان و حسین خان بودند. ادیب السادات و آقا منوچهر هم آمدند. مشغول تخته بازی گردیدیم. دو تومان از مقبل الدوله بردم، شش تومان از آقا منوچهر بردم بعد از تخته بازی نماز خواندم. من همراه منوچهر سوار درشکه شدیم که برویم قدری بگردیم. لذا انداختیم پشت باغ ظل السلطان. رفتم خیابان انگلیس ها،

رفتم از آنجا در مغازه ملبون، آنجا بند جوراب خریدیم. رفتم دکان آنتوان. بقدری خیابانها گرد و خاک بود که مافوق آن متصور نمی شود. بعد انداختم خیابان جلیل آباد، رفتم خیابان ناصریه، رفتم دواخانه «کارنیک» قدری کاغذ عکاسی خریدم، حرکت کردم از خیابان چراغ گاز به منزل. وقتی وارد گردیدم، یکوجب گرد و خاک بسرو رویم نشسته بود. درجه حرارت هوا امروز در سایه سی و پنج درجه است.

شنبه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

دیشب از فرط گرما هیچ نخوابیدم. امروز هیچ جایی نرفتم و سوار هم نشدم. هوا هم بی اندازه گرم و کثیف بود.

یکشنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

دیشب خیالم از سفر شهرستانک و لاریکلی منصرف گردید. و به رفتن شمیران، خیالم قوت گرفته، آقا میرزا آقاخان رفته منزل زنبورکچی حالتیه، عمل اجاره باغ در آشوب زنبورکچی باشی را در سیصد تومان گذرانیده، بلکه همین روزها برویم. حسن خان کتاب می خواند، از شدت گرما هیچ خوابم نبرد. تا دو ساعت به غروب مانده نتوانستیم از زیرزمین بیرون بیاییم. قدری پیانو زدیم. دو ساعت بغروب مانده بیرون آمدم. از بیکاری درشکه خواستم سوار شدم رفتم اردوی نظامی منزل سیف الملک. دیدم لُخت توی چادرش نشسته است. چهار نفر از گارد من، برای معلمی فوج طهران و فوج سمنان و دامغان خواستند، به آنها دادم.

دوشنبه ۱۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

امروز، روز اول سرطان است، که چله تابستان باشد. هوا دیشب و امروز صبح

بقدری گرم بود که نهایت ندارد. درشکه خبر کرده بودم برای رفتن شمیران، سرکشی بکنم تعمیرات آن را. اگر نواقصی داشته باشد درست نمایند. آمدیم دز آشوب، توی باغ زنبورکچی باشی که امسال منزل ییلاق ماست، بنایی در آنجا کار می کرد. بعضی دستورالعمل باو دادیم، پس از آن حرکت کردیم رو به شهر. نرسیده به قهوه خانه قصر انتظام الدوله را دیدم ایستاده اند با اعتضاد خلوت نان و پنیر می خورند من هم با ایشان مشغول خوردن نان و پنیر گردیدم. دیدم موزیک آتش بازی از شهر بلند شد. امشب، شب عید تولد حضرت رسول (ص) است.

سه شنبه ۱۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

قدری پیانو زدم. با ادیب السادات صحبت کردم. تا دو ساعت به غروب مانده از شدت گرما نتوانستیم از زیرزمین ها بیرون بیاییم.

چهارشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

سه دستگاه گاری آورده بودند بار و بنه را حمل شمیران نمایند. ما هم انشاءالله فردا می رویم. بارها را توی گاری می گذاشتند، آقا میرزا آقاخان هم از دست تمام آنها حرص می خورد. بعد آمدم توی زیرزمین قدری پیانو زدم. بعد قالی ها را آوردند تکان دادند بردند زیرزمین گذاشتند. چند نفر طبق کش چند طبق اسباب چیدند بردند.

پنجشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

صبح خیلی زود، امروز از خواب برخاستم، آمدم بیرون. گاری آوردند، بعضی اسبابها که مانده بود حمل نمودند برای شمیران. چند طبق کش آمد. امروز بعضی اسبابها که شکستنی بود با طبق بردند. کالسکه های اندرون را هم حاضر نمودند. آنها بسلامتی

حرکت نمودند. حرکت کردیم، آمدم تا به قصر رسیدم به اندرون ملحق گردیدم. یک اسب کالسکه اسقاط شده بود عوض کردیم. بعد از اندرون جلو افتادیم آمدیم به دز آشوب. عمارت بزرگ را که بیرونی بود، اندرونی کردند (و) حیاط اندرونی را بیرونی کردند. اطاق‌های اندرون را فرش می‌کردند. هر کسی از بیرونی و اندرون مشغول کاری بود. بعد فرستادم منزل مجدالدوله. رفت خبر آورد که هستند. باتفاق سید هندی رفتم منزل مجدالدوله. رفتم آنجا، دیدیم خودش با حاجی آخوند پیشکارش نشسته است. همراه مجدالدوله رفتم در توی طویله. اسبهای زیادی دارد، می‌خواهد طویله‌اش را به هم بزند، باغچه‌اش را داخل طویله بکند.

جمعه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. دیشب هوا خواب بود. بحمدالله خوب خوابیدم. اصلاح کردم، بعد آمدم دم استخر باغ نشستم. زنبورکچی آمد. تا وقت نهار اینجا بود. قدری نمک میوه خوردم. نهار هم یک آش ترش خوب درست کرده بودند. بعد از خواب وضو گرفتم، نماز خواندم. فُتُگراف چرک بود، شستم.

شنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

به حسن خان گفتم حمام را قُرق و تمیز بگویند بکنند، (تا) بروم حمام. توی حیاط قدری گلوله کمان برای گنجشک‌ها انداختم. خیال داشتم سوار بشوم، گفتند: صدق السلطنه می‌آید اینجا. سواری را موقوف کردم.

یکشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

اعتضاد خلوت با قوام السادات مشغول تخته بازی کردن بودند. من هم آمدم با

حسین خان قدری تخته بازی کردم. بعد از نهار آمدم سر استخر. گفتم قالیچه انداختند؛ آنجا نشستم مشغول تخته بازی با حسین خان گردیدم. پولهای مرا امروز حسین خان برده بود. من هم با اعتضاد خلوت بازی کردم و پولهای اعتضاد خلوت را بردم. صادق خان هم با اعتضاد خلوت بازی کرد دو تومان هم او برد. بعد آمدم تا دم باغ شعاع السلطنه. رفتم توی باغ، استخر خیلی خوبی ساخته بودند. مرغابی زیادی دم استخر بیچه گذاشته بودند، بسیار با مزه بودند، وسطش یک جزیره کوچکی ساخته اند، و یک کلاه فرنگی خیلی قشنگ بسیار با روح و خوب بود. امروز صبح آدمهای مجد الدوله با آدمهای عضد السلطنه نزاع سختی کردند، عضد السلطان فرستاده بود آدمهای مجد الدوله (را) برده بودند چوب زیادی زده بودند.

دوشنبه ۲۳ شهر ربيع الاول ۱۳۲۰

یکساعت به غروب درشکه خواستم. سوار شدیم رفتیم منزل آصف السلطنه. صندلی و نیمکت خوبی از چوب برای توی باغ ساخته بودند. گل کاری خیلی با سلیقه خوبی کرده اند. عمارت خوبی در توی بیرونی دارد.

سه شنبه ۲۴ شهر ربيع الاول ۱۳۲۰

اعتصام السلطنه منزل حاجی بهاء لشکر منزل کرده است. باغ کوچکی است. تا وقت نهار مشغول تخته بازی بودیم. بعد نهار خوردیم. تا عصر مشغول تخته بازی بودیم. رفتم توی پوش، با اعتصام السلطنه مشغول پیانوزدن گردیدم. همراه اعتصام السلطنه نشستیم توی یک درشکه و رفتیم به قیصریه پیش پسرهای اتابک. خلاصه از آنجا گذشتم رفتم امامزاده قاسم دم قصر ملک و استخر (ی) که تازه ساخته اند، اشخاص غریب، جلو استخر نشسته بودند، تقریباً اذان مغرب گذشته بود که یک گدای ترکی آمد

پیش اعتصام السلطنه ، سؤال کرد^۱ اعتصام السلطنه^۲ گفت: برو توی استخر. یکدفعه با رخت دوید توی استخر، بعد آمد بیرون ، سه تومان انعام گرفت.

چهارشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

گفتند یک درویش هست (که) خاک می خورد. فرستادم، رفتند آوردندش. درویش مرد کتیف بدی بود. سن او هم فیما بین شصت و پنج الی هفتاد بود. اصلش هم مردم همدان است، صنعت او هم این است که خاک می خورد. قریب دو سه سیر خاک ، جلو روی ما خورد. می گفت سابق، شبانه روزی پنج من خاک می خوردم حالا کم کرده ام، شبانه روزی یک من می خورم. یک شیشه عکس هم از او انداختم . سه ساعت و نیم به غروب از خواب برخاستم. آمدم لب استخر بیرون نشستم. مجدالدوله آمد. پس از آن ساعدالدوله سردار، وارد شد. آنهم نشست، قدری صحبت کرد. بعد از یک کتاب فروش ساعدالدوله یک کتاب اسکندرنامه با امیر ارسلان خرید. طولی نکشید که آصف السلطنه آمد. تا یک ساعت از شب رفته مشغول صحبت بودیم. درجه هوا سی و پنج درجه است در شمیران، در شهر نمی دانم.

پنجشنبه ۲۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم آمدم بیرون. اوقاتم خیلی تلخ و حالم خیل کسل بود. توی چادر نشستم. بعد شاهزاده محمد حسن میرزا آمد، از حاجی بهاءالدوله پیغام احوالپرسی آورده بود. ساعت شش به غروب مانده آمدم بیرون. دیدم آنتوان پیانو ساز آمده است پیانو را کوک می کند. دادیم پیانو را بردند اندرون. ما هم نماز خواندیم رفتیم

۱ - سوال کردن: گدایی کردن - طلب رفع حاجت کردن

۲ - پسر معبر الممالک

اندرون قدری پیانو زدیم. دو ساعت به غروب مانده بیرون آمدیم. رفتم از خیابان مجدالدوله رو به امامزاده قاسم، مرد و زن زیادی بودند. کسبه هم، از قبیل خرازی فروش و بزاز و غیره، خیلی بودند. فرنگی مآب های نجس زیادی بودند. رفتم اندرون. دعا های شب جمعه را خواندیم. دسته قربان خان هم آمدند، خیلی خوب می خواندند. تا ساعت شش مشغول خواندن بودند.

جمعه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

درشکه خواسته بودم که بروم دیدنی از نایب السلطنه نمایم. مجدالدوله گفت: من هم می آیم. با مجدالدوله سوار شدیم، رفتیم کامرانیه پیش آقای نایب السلطنه. گفتند دو روز است آقای نایب السلطنه رفته اند. لار. مجدالدوله گفت: باز دید آصف السلطنه باید برویم. رفتیم آنجا پیاده شدیم، دیدیم آصف السلطنه سوار شده اند. یک راست آمدیم منزل، درب منزل خودمان پیاده نشدیم، رفتیم دم سر طویله مجدالدوله پیاده شدیم. دیدم آصف السلطنه می آید. گفتم: ما رفتیم منزل شما تشریف نداشتید. گفت: «رفته بودم سفارت اتازونی، عید جمهوری آن ها بود».

شنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

سوار شدیم رفتیم سمت صاحبقرانیه. گفتم ماکه اینجا آمدیم، یک دیدنی هم از سالار السلطنه بکنیم. پیاده شدیم رفتیم منزل سالار السلطنه، دیدیم خود شاهزاده است، رکن السلطنه هم آنجاست رفتم نشستم. یک نفر سیدی بود و یکنفر شیخ مسخره خیلی لوس بود. از توی آبادی صاحبقرانیه آمدیم، دم در اندرون که رسیدیم، دیدیم روبروی باغ وزیر دربار، آقای بحرینی دارند پیاده گردش می کنند سلام کردیم، احوالپرسی نمودیم، معلوم میشود در رکاب همایونی که رفته بود تازه مراجعت کرده اند.

یکشنبه ۲۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۰

وضو گرفتم، نماز خواندم، امین خاقان مشغول خواندن سفرنامه فرنگ شاه بود. پس از آن میل کردم همراه حسین خان چند دست شطرنج بازی کنم. شروع ببازی کردیم، دو دست حسین خان مرا مات کرد. این مرتبه سر پول با حسین خان بازی کردم، که هرگاه من ببرم حسین خان جوجه برای من بخرد؛ اگر حسین خان ببرد من یک تومان پول به او بدهم. با آنکه پیاده و سوار زیاد هم داشت، او را مات کردم.

دوشنبه غره شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

تمام دعاهای اول ماه را سر حمام خواندم. منوچهر میرزا رفته بود رستم آباد، برای دارالترجمه وزارت خارجه. عصر مراجعت کرد. چند دست شطرنج زدم، از منوچهر میرزا بردم. خلاصه، به ملاحظه بیکاری سوار شدم رفتم به صحرا دم یک جالیز رسیدیم قدری خیار خریدیم. پس از آنکه پول دادیم معلوم شد آن کسی که این خیار را فروخته صاحب جالیز نبوده است، به تقلب پول گرفته است. دیدیم از آن دور طرف بیابان یک درشکه می آمد. وقتی که نزدیک شد دیدیم خان معیر الممالک (است). خیلی با خان صحبت کردیم. می گفت آن میمون کوچک ها که از فرنگ خواسته ام دو بچه گذاشته اند، یکی از بچه های آنها مرده است.

سه شنبه ۲ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. دست و رو شستم آمدم بیرون. آقا میرزا آقا خان، منوچهر میرزا، حسین خان منشی باشی، آغا بشیر خان تمام بودند. هوا امروز خیلی خوب بود. درجه گرما بیست و نه درجه بود. قرار بود خان معیر الممالک از شهر بیایند امشب را منزل اعتصام السلطنه بمانند؛ ما هم شب را آنجا باشیم و شام را آنجا صرف

نماییم. نماز مغرب و عشا را خواندیم. بعد محمد صادق خان رئیس آمد. ما هم تا ساعت چهار بودیم. محمد صادق خان ستور زیادی زد و خوب هم زد. پس از آن شام خوردیم. یک الاغ برای من درست کردند، سوار شدم آمدم منزل.

چهارشنبه ۳ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۱۰

حساب ماه گذشته را آوردند رسیدگی نمودیم. اندرون سم امروز مهمان داشتند. افتخار السلطنه آنجا بود. طرف عصر هم عضد السلطان آمد اندرون. دو ساعت به غروب گفتم درشکه حاضر نمودند. گفتم بروم یک بازدید از ساعد الدوله بکنم. رفتیم سر پل رومی ها، که از آن جا برگردیم برویم منزل ساعد الدوله. تا رسیدیم به آن باغی که دوسال است خریده است، و اسمش را «ساعديه» گذاشته است. یک دستگاه عمارت خیلی خوب تازه ساخته است. بسیار عمارت خوش طرح قشنگی است. خود ساعد الدوله هم یک شبکلاه سفیدی سرش بود. سر بنای اش سرکشی می کرد. سرداری هم در تنش نبود. بعد، سرداری پوشید و کلاهی هم سرش گذاشت، مشغول پذیرایی شد. یک دست شطرنج با ساعد الدوله بازی کردم از او بردم. از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم منزل. لب نهر آب دست و رویم را شستم و وضو گرفتم و نماز خواندم. دسته طرب قربان خان را گفتم آوردند. اهل طرب تا شش ساعت از شب گذشته می زدند. بعد که خواستم بخوابم، مطرب ها رفتند.

پنجشنبه ۴ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

بعد از نهار دیگر نخواستیم. جلو استخر آب می آمد. مشغول تخته بازی و شطرنج بازی گردیدیم الی عصر. مجدالدوله یک اسب فرستاده بود که: می خواهیم سوار شویم، شما اسب مرا سوار شوید بیاید اینجا. از آنجا به اتفاق مجدالدوله رفتیم در سعد آباد

پیش حاجی معین السلطان، دو دست شطرنج با مجدالدوله بازی کردیم. یک دست بردم و یکدست باختم. پس از آن سوار شدیم بعد آمدم سر استخر حاجی ملک التجار. حاجی بهاءالدوله با شاهزاده سهام الملک، نشسته بودند. تعارف نمودند، پیاده شدیم، صرف قهوه و قلیان نمودیم. درجه هوا امشب بیست درجه بود.

جمعه ۵ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

چون دیشب قرار داده بودیم که امروز با مجدالدوله برویم منزل بشیرالملک، رفتیم منزل مجدالدوله و از آنجا با تمجید الدوله پسر مجدالدوله، و شبل السلطنه، برادر مجدالدوله...، سوار شدیم رفتیم یکسره تا منزل بشیرالملک. جای خیلی مصفاى خوبی است. دیدیم ساعد الدوله و حاجی معین السلطان آنجا هستند. ساعدالدوله بعد از نهار برخاست رفت. گفت: سفیر می آید آنجا باید برویم.

شنبه ۶ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

همراه منوچهر میرزا رفتیم دارآباد. از صاحبقرانیه که گذشتم افتادیم توی راه دارآباد که برای کالسکه می سازند. خیلی خوب ساخته بودند، مگر یک دو جایش که پسند نکردم. این راه را یکنفر مهندس با حاجی شکارچی می سازند. رفتیم تا دم رودخانه. عملجات بسیار، با ناوه کش زیادی داشتند کار می کردند. تا مرا دیدند، یکنفر را گذاشتند در میان ناوه، بلند کردند و صلوات فرستادند و شاه را دعا کردند. من هم مجبور شدم که به آنها انعام بدهم. پول هم نداشتم. از عباسقلی بیگ جلودار قرض کردم و انعام دادم تا رسیدیم به خود دارآباد. دیدیم سر بنایی عملجات زیادی، قریب پانصد نفر داشتند کار می کردند و می خواندند. اطاق های خیلی خوب ساخته اند. سقف آنها را گویا می خواهند آینه نمایند. گچ بریهای قشنگ نموده اند. سیل برگردان و استخر خوبی درست نموده اند.

و فواره‌های خوب ساخته‌اند. انشاءالله سالهای سال بندگان اعلیحضرت شهر یاری به سلامتی در این جا نشو (و) نما فرمایند. ناوه‌های بزرگ را پر از آجر می‌کردند، حرکت می‌دادند، صلوات می‌فرستادند، دعا می‌کردند. ناچار بودم که به آنها انعام بدهم.

یکشنبه ۷ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

سوار شدیم رو به در بند، یک بازدیدی از سالار الملک بکنیم. تا نزدیک باغ وزیر بقایا، دیدیم پسر نایب احمد نایب دفتر، در سایه ایستاده یک چتری بر سر خودش نگه‌داشته. خیلی مضحک بود. در توی شخم‌ها راه می‌رفت، دستش هم بر کمرش زده بود. در حقیقت زیاد خنده داشت.

دوشنبه ۸ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

الی عصر اندرون بودم. اصلاح کردم. منصورالحکماء هم آمد، قدری نشستیم صحبت کردیم. منصورالحکماء خیال رفتن شهر داشت. طولی نکشید که مجدالملک و منشی حضور آمدند. بعد معین السلطان و جلال الملک وارد شدند. چندی طول نکشید که مجدالدوله آمد. بعد سالار السلطنه آمد. مجلس گرم شد، سالار السلطنه را فرستادیم اندرون. مجدالدوله گفت شما تنها هستید، سلطان العلماء می‌آید آنجا، خوب است شما بیایید. من هم رفتم منزل مجدالدوله. سلطان العلماء بود و معین السلطان. تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم. بعد برخاستم آمدم منزل. رفتم اندرون. مطرب هم داشتیم، تا ساعت ۶ بودند. خیلی زدند. اکبر غوره بود که هرچه خوشمزگی می‌کرد، من خنده نمی‌کردم.

سه شنبه ۹ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

سوار شدم بروم صاحبقرانیه بازدید نصره الممالک. در بین راه رکن السلطنه را

ملاقات کردم. رفتم رو به صاحبقرانیه منزل نصره الممالک. باغ نسقچی باشی^۱ را خریده خیلی خوب درست نموده. فواره‌ها بسیار قشنگ می‌پرد. بعد آمدم منزل، دیدم هیچکس نیست. چون خیلی تنها بودم رفتم منزل مجدالدوله. دیدم جلو آن سردری که می‌سازد نشسته است. تا یک ساعت و نیم از شب رفته آنجا بودم.

چهارشنبه ۱۰ شهر ربيع الاخری ۱۳۲۰

مجدالملک چند دانه عکس از من خواسته بود کپیه نمایم برای ایشان، بدهم که رویش را رنگ آمیزی نماید. مشغول شدیم به کپیه^۲ و ظاهر نمودن. بسیار خوب هم شده بود. بر حسب وقت دیروز که به عزیز خان داده بودم سوار شدم رفتم باغ عزیز خان. کسی نبود. خودش اندرون بود. حسین خان سر تیپ آنجا بود. عزیز خان بیرون آمد مرا برد اندرون.

پنجشنبه ۱۱ شهر ربيع الاخری ۱۳۲۰

صبح از خواب خیلی زود برخاستم. تقریباً یک ساعت و نیم به دسته مانده بود. خواب صبح را حرام کردیم برای اینکه برویم شکار کبک در درّه جَنّی. اسب خواستم. سوار شدیم، شعبان خان و تقی جلودار سوار شدند، اسماعیل هم با توله‌هایش از پیش رفته بودند. رفتم تا درّه جَنّی. راهش زیاد هم سخت بود، چند دانه کبک مرا از دور دیدند، پریدند. یک تیر تفنگ برای آنها انداختم نخورد، برگشتم آمدم طرف منزل، مشغول شدم به عکس چاپ کردن. یک آبگوشت حضوری هم برای ما پختند.

۱- نسقچی باشی پسر حاجب الدوله

۲- در اصل: کوبیه.

جمعه ۱۲ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

آغا بشیر خان خبر آورد (که) آصف السلطنه و مشیرالسلطان و عمید حضور آمده‌اند. بعد از انجام کار اصلاح بیرون آمدم. بعد از صرف چای و سیگار، رفتند. بعد آقای امین خاقان آمدند. نهار حاضر کردند، صرف نمودیم. خوابیدم. بعد، از خواب برخاستم. بعد، رفتم منزل عضدالسلطان. بعد، حشمت الدوله و ناصرالسلطان آمدند. پس از آن خواستم بیایم، عضدالسلطان گفت: باید حکماً شب را باشید و شام میل نمایید. چند دست شطرنج بازی کردیم، بعد از آن شام خوردیم.

شنبه ۱۳ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۰

عمید حضور و حسین خان شریک شدند، من و مقبل الدوله (هم) شریک بودیم، بازی تخته کردیم تا وقت نهار. بعد از نهار هم مشغول تخته بازی گردیدیم. عضدالسلطان یک نفر آدم فرستاده بود که امشب را برویم پیش او باشیم. رفتم آنجا، تا ساعت پنج آنجا بودیم. قدری پیانو زدیم، توی مهتاب گردش کردیم، شام خوردیم، آمدم منزل، استراحت کردم.

یکشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم آمدم بیرون. مقبل الدوله، امین خاقان، میرزا آقاخان، شیخ الاسلام عراقی، غلامحسین خان منشی باشی، میرزا عباسقلی عمید حضور، همه حاضر بودند. عمید حضور همراه مقبل الدوله مشغول تخته بازی بودند. فصیح الزمان هم عصری آمد اینجا. دم درب کوچه خُرده فروش آمد. قدری اسباب، از قبیل پاکت، از او خریدیم..

بعد، از هر طرف گداها مرادوره کردند. همراه فصیح الزمان آمدم سر کوچه، درب حیاط نشستیم. از همه گروه مشتری‌ها می‌آمدند، عبور می‌کردند، بعضی حرف‌های خنده‌دار می‌زدند.

دوشنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. منصورالحکماء هم از شهر آمده بود. گلوله کمان زیادی برای یک سوسک که به دیوار چسبیده بود انداختم؛ خیلی سخت بود (ولی) او را زدم! بعد از نهار، خیلی بیکار بودم. با آدم‌ها مشغول آس بازی گردیدم تا چهار به غروب.

سه شنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

اندرون نشسته بودم. عمید حضور بیرون بود، فرستادم آمد اندرون. نهار خوردیم. توی اندرون قدری پیانو زدم. دیدم خیلی تنها و بیکار هستم، همراه صاحب‌السلطان و عمید حضور و حسین خان رفتم سمت طویله پیاده گردش. اکبر غوره همراه یک نفر ستورزن لات، و یک نفر بچه آوازه‌خوان، از طرف صحرا آمدند قوی یونجه‌زار نشستند. قدری ستور زدند. اکبر غوره قدری خوشمزگی کرد، خندیدیم. بعد از آن، آدم شاهزاده عضدالسلطان که مدیرالسلطان لقب دارد، آمد که عضدالسلطان شما و عمید حضور را خواسته است. رفتم منزل عضدالسلطان، چند دست شطرنج با عضدالسلطان بازی کردیم. فصیح الزمان و شیخ الاسلام عراقی هم آنجا بودند.

چهارشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

امروز نهار صاحبقرانیه مدعو هستم منزل نصرت‌الممالک. اسب خواستم، سوار

شدم رفتم منزل نصرت الممالک. مقبل الدوله و حاجی بهاء الدوله و میرزا محمود خان، برادر اتابک، و خود نصرت الممالک (آنجا) بودند. چند دسته تخته بازی با میرزا احمد خان کردیم. تا عصری مشغول تخته بازی و آس بازی و صحبت بودیم. یک نفر تارزن گاهی تار میزد، و میرزا حسین ملندوغ آواز میخواند.

پنجشنبه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

امروز روز اول آسد است. با وجودیکه هوا ابر بود گرم نبود. چهل روز قبل که آمدیم اینجا برای تعیین بیلاق، به باغ حاجی ملک التجار آمدم (و) این باغ زنبورکچی را دیدیم. کثیف بود، خیلی بدم آمد. ولی حالا می بینم هواش خوب (است) و آب هم هفته (یی) پنج روز دارد. رفتیم اندرون. عمید حضور هم همراه بود، بعضی مخادیم^۱ هم اندرون بودند، می زدند و می خوراندند. چند شیشه عکس انداختم.

جمعه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

هوا از هر روز خنک تر بود. رفتم اندرون نهار خوردم. بعد از نهار آمدم بیرون. باقر کتاب میخواند، مجدالدوله آمد. قدری با مجدالدوله صحبت کردیم، همراه مجدالدوله و عمید حضور رفتیم گردش. منزل سلطان العلماء نشستیم، قدری صحبت کردیم، و دور بین کشیدیم.

شنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

آدم بیرون. هیچکس غیر حسن خان و آغا بشیر^۲ نبودند. رفتم دم کوچه، قدری

۱ - مخادیم: به مفهوم خدمتکاران بکاربرده شده است.

۲ - آغا بشیر غلام عزیزالسلطان

نشستم. از دست گداها نتوانستم تماشا بکنم. آمدم تو قدری تخته بازی کردیم. (سوار شدم) انداختم پشت قبرستان باغ مجدالدوله، سمت باغ جلیل خان و رو به جعفرآباد، و از آنجا رو به اوین رفتم تا به اوین رسیدم، به همان امامزاده که در اوین است. یکنفر شخص کوری است، (که) سالها من او را ندیده‌ام. بخیالم (که) مرده است. صدا زدم بیرون آمد. انعامی باو دادم و از آنجا رفتم رو به دَرِ کِه، بخیال آنکه فره اکبک دارد. یک سیزه قبا از عقب سرم پرید، برگشتم زدم، بسیار هم خوب زدم؛ رفع کسالت شد. هوا هم بقدری صاف بود که تمام خانه‌های شهر را می‌شد بشماری.

یکشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. از حمام (که) بیرون آمدم توی بیرونی حسین خان و سید هندی بودند. قدری صحبت کردیم و گلوله کمان انداختم تا وقت نهار. نهار خوردم. سه ساعت بغروب مانده از خواب برخاستم، وضو گرفتم، نماز خواندم، درشکه خواسته بودم حاضر کرده بودند، سوار شدم. از راهی که از دز آشوب می‌رود سمت رستم آباد، وسط راه صدق السلطنه را دیدم. گفتم: کجا می‌روید؟ گفت: منزل شعاع السلطنه. پیاده شد، توی درشکه من سوار شد، با هم رفتیم به آنجا رسیدیم. خیلی اظهار التفات کردند. آمدم درب باغ مجدالدوله، دیدم سردرِ باغ نشسته. ساعدالدوله و نوۀ ایشان آمدند نشستند. رفتیم توی طویله. رفتیم سر تخت طویله. صندلی گذاشته نشستیم، اسب‌ها را دهنه آب‌خوری زدند، آوردند سان دادند.

دوشنبه ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

قدری راه رفتم. گلوله کمان انداختم. بعد از نهار خوابیدم. باقر کتاب خواند تا سه

ساعت به غروب مانده. برخاستم وضو گرفتم، نماز خواندم. صبح‌ها تا عصر روزمان چایی^۱ است، عصرها گاهی تغییر می‌کند. من و مجدالدوله رفتیم طرف امامزاده قاسم. وسط راه تاج‌الدین میرزا پسر عزیزالدوله را دیدیم. وزیر بقایا آمد، دو تا عکس داده بودم رنگ نماید، آورد تماشا کردم.

سه شنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

قرار بر این بود (که) همراه مجدالدوله برویم لتیان و عصر مراجعت کنیم. آمدیم بیرون. اغلب نوکران خواب بودند. منشی‌باشی دیشب از شهر آمده بود، بیدارش کردم. لب استخر نشستم، چند روزنامه پس افتاده بود گفتم خوب موقعی هست بنویسم. دیدم از مجدالدوله خبری نیامد. حسن خان را گفتم برو تحقیق کن. رفت، آمد و گفت: مجدالدوله می‌گوید قدری کسالت پیدا کرده‌ام و استخاره کردم بد آمد، شما هم خوب است نروید. از شهر کاغذ آمده بود، حشمت^۲ یک عکس خوبی فرستاده بود. منشی‌باشی روزنامه می‌نوشت. میرزا احمدخان، معروف به روسی که معلّم فرانسه شاه شهید بود، حال خودش و پسرش مشغول به دوختن کاموا هستند، چند جور دوخته بودند. اوصاف او را شنیده بودم، فرستادم آوردند. حقیقتاً بسیار بسیار خوب بافته است. یک قالیچه بود، دو تا پشتی، خیلی خوب دوخته است، که از کاموا گذشته، تابلو خوبی است؛ مثل کارهای خوب فرنگستان. گویا در فرنگستان هم توانند به این خوبی درست نمایند. زیاد خوشوقت گردیدم که در مملکت ما هم مردمان قابلی هستند. امروز پانزده درجه بود. گرفتم خوابیدم، باقر کتاب می‌خواند. سید هم معلوم شده که شیر می‌کشد. در باغ خاص در آن باغی که خودمان احداث کردیم امسال انگور داده بود، انگور خیلی

۱- احتمالاً منظور یکدست و یکنواخت بودن است.

۲- منظور حشمت‌الممالک است.

خوب، یک بار آورده بودند، قدری خوردم. یک نفر پیر مردی از اهل لواسان، ماهی آورده بود فروخته بود، همینطور که سوار الاغش (بود) یک عکسی همراه میرزا آقا خان و حسین خان از او انداختم. پس از آن مادام «هفمان» آمد که برود اندرون.

چهارشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

مشهدی علی امروز از شهر آمده است. خبر آورده است (که) آن عباس بیگ کالسه‌چی، که چند ماه هم پیش من بود، در چندی قبل در خانه عیسی خان نامی، یک دختر را بی سیرت کرده بودند، دیروز هر دو (ی) آنها را سر بریدند.

پنجشنبه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم آمدم بیرون. رفتم حمام سرو تن شویی کردم. منشی باشی مشغول نوشتن روزنامه گردید. بعد رفتم (به) اندرون سر زدم. امروز مهمان اعتصام السلطنه به نهار هستیم، نزدیک نهار بود دو دست تخته بازی کردیم الی عصر گاهی تخته بازی می‌کردیم و گاهی پیانو می‌زدیم.

جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

درشکه خواستم که برویم دیدن حاجی ملک‌التجّار، برای اینکه پسرهایشان پنجشنبه پریشب، از مکه آمده‌اند. سوار درشکه شدیم رفتیم. از در پایین باغ وارد شدیم رفتیم زیر قصر ملک پیاده شدیم، دیدم حاجی ملک‌التجّار با تجّار زیادی آنجا نشسته‌اند. از تجّار، معروفین حاجی سید محمد و حاجی سید کاظم بودند، شیخ مرتضی خزانه هم بود، حاجی حسن آقا و حاجی حسین آقا، پسرهای حاجی ملک‌التجّار

آمدند پیش من نشستند، حاجی محمود آقا قزوینی هم بود. همراه آقا میرزا آقا خان برخاستیم آمدیم منزل. بعد، میرزا عبدالله خان و میرزا احمد خان پسرهای اتابک آمدند نشستند تا دو ساعت از شب گذشته.

شنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

آدم‌ها را تمام جمع کردیم برای آنکه چادر پوش را آن طرف استخر زده بودند. (و) خیلی بی تناسب بود از آنجا کردند آوردند این طرف استخر زدند. قربان خان مطرب هم سرکوبه بود، او را هم صدا زدیم، آمد کمک آدم‌ها. پس از آن نهار خوردیم. تختخواب زدند توی همان چادر، گرفتم خوابیدم تا چهار ساعت بغروب مانده. از خواب برخاستم، سوار شدیم (از) در خانه سراج الدوله رد شدیم. گفت: کجا می‌روید؟ گفتم: خودم هم نمی‌دانم. بعد گفتم: چون انتظام الدوله آمده است، بی‌آئید برویم آنجا. رفتیم رو به خانه انتظام الدوله تا پیاده شدیم نشستیم. سراج الدوله و پسرش عقب سر ما آمدند. قدری که صحبت کردیم، حاجی ملک‌التجار و حاجی سقاباشی و حاجی فیروز خان، خواجه اتابک، و آقا سید باقر صدرالاشرف روضه خان، وارد شدند.

یکشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۰

در توی حمام بودیم با حسین خان، زلزله شدیدی آمد که خیلی متوحش گردیدیم (و) بیرون آمدیم. ظهیرالدوله آمده بود، سوار شدیم رفتیم منزل خان معیر. چادر اندرونی جهانگیر میرزا را فرق کردند، نشستیم. بعد، خان هم آمدند. آب این باغ کم شده است، بسیاری از درختهای آنجا خشکیده است حالا تهیه استخر می‌بینند که آبها را جمع بکنند در میان استخر، و پای درختها ببندند. بعد، شاهزاده امان‌الله میرزا آمد. بعد کالسکه‌مان را حاضر کردند، آمدیم سوهانک. آنجا در یک باغی رسیدیم.